



محل ولادت

نخستین کتابی که درباره زندگانی سلمان و پیشینه او در ایران آگاهی‌های گرانقدری در اختیار می‌نهد، سیره ابن اسحاق است. گرچه در برخی کتب مقدم بر ابن اسحاق؛ مثل کتاب سلیم بن قیس هلالی مطالبی درباره سلمان آمده و یا در تفسیر مجاهد به سلمان اشاره شده است. اما ابن اسحاق در ذکر داستان زندگی و گرایش سلمان به اسلام، درباره محل زندگی و شیوه زندگانی خانواده سلمان، نکاتی را مطرح می‌کند که همان نکات، پنجره ورود ما به شناخت سیر زندگی و تحول اندیشه سلمان است.

ابن اسحاق به نقل از عاصم بن عمر، به نقل از محمود بن لبید، از قول عبدالله بن عباس روایت می‌کند که سلمان برای عبدالله بن عباس گفته است: «من مردی فارسی (ایرانی) از اهالی اصفهان، از قریه‌ای که نام آن جی بود می‌باشم. پدرم دهقان قریه بود.»^۱ از آنجا که این نکته که «سلمان اهل کدام منطقه ایران بوده است»، در منابع بعدی مورد اختلاف و ابهام قرار گرفته، ضرورت دارد اهلیت سلمان بررسی شود. قول ابن اسحاق مبنی بر این که سلمان اهل جی اصفهان بوده، در منابع متعددی مطرح شده است.^۲

تنوع، تقدم و اهمیت منابعی که سلمان را اهل جی می‌دانند، بحدی است که نمی‌توان پذیرفت که سلمان به منطقه دیگری تعلق داشته است. بویژه نکته‌ای که یاقوت از قول

هبة الله بن عبدالوارث شیرازی نقل می‌کند که بلافاصله سلمان پس از فتح اصفهان توسط سپاه اسلام، به اصفهان می‌رود، مدتی در جی می‌ماند و در آنجا مسجدی می‌سازد که آن مسجد تا روزگار یاقوت برجای بوده است. این مطلب براساس قول ابی نعیم اصفهانی در ذکر اخبار اصفهان نیز تأیید می‌شود. ابو اسحاق از قول ابوالحجاج الازدی نقل می‌کند که او در اصفهان با سلمان ملاقات داشته است.^۳

گروهی از منابع، که به لحاظ تاریخی و تقدم و اهمیت، نسبت به منابع گروه اول، در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرند، علاوه بر این که سلمان را اهل جی می‌دانند، رامهرمز را نیز به عنوان محل تولد و شهر سلمان ذکر کرده‌اند؛ مثل خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ابن قتیبه در المعارف، ابن جوزی در صفة الصفوه، ابن اثیر در اسدالغابه، علاءالدین حضرمی در کنز العمال، ابن حجر عسقلانی در الاصابه و...^۴ برخی منابع نیز او را فارسی رامهرمزی اصفهانی خوانده‌اند!^۵

ابن بوران توانسته است با روایتی، این دوگانگی را حل کند؛ از سلمان نقل شده است که گفته است: در رامهرمز متولد شده و در آن شهر نشو و نما کرده است و پدرش از اهالی اصفهان بوده است.^۶

گروه سوم منابع، بویژه منابع شیعی، سلمان را اهل شیراز می‌دانند. البته طبری و متن گردانیده تاریخ او، مشهور به تاریخ بلعمی نیز این قول را روایت کرده‌اند.^۷ طبری و بلعمی شهر شاپور یا کور سابور عنوان کرده‌اند. در بحارالانوار و اکمال الدین، سلمان اهل شیراز قلمداد شده است.^۸ محتمل است منابعی که گمان کرده‌اند سلمان اهل شیراز است باور داشته‌اند فارس و این که سلمان خود را از فارس می‌داند و به فارسی مشهور است، تناسب با منطقه فارس و شیراز داشته است. در حالی که فارس به مفهوم ایران امروز است. منطقه‌ای از جیحون تا فرات. چنانکه در زبانهای اروپایی امروز نیز Persian در زبان انگلیسی یا Perser در آلمانی و Persique در فرانسه، به معنای کسی که اهل استان فارس نیست. قابل توجه است، طبری که سلمان را اهل شهر شاپور - در متن طبری کور سابور - می‌داند، حتماً به این نکته توجه داشته که روزگار ساسانیان، فارس یا پارس به پنج قسمت تقسیم شده بود؛ اردشیر خوره، شاپور خوره، ارجان، استخر و دارابگرد.^۹ گمان داشته که سلمان اهل فارس به همان مفهوم دقیق استان فارس یا ایالت فارس بوده است.

تاریخ ولادت سلمان

تعیین دقیق زمان ولادت سلمان کار دشواری است. لیکن می‌توان با بررسی سالهای زندگانی او و توجه به سال درگذشت سلمان، حدود سال ولادت او را معین کرد. از آنجا که برخی داستانهای شگفت‌افسانه‌آمیز درباره سلمان، در بحث طول عمر او مطرح می‌شود، ضرورت دارد که این مقدمه نیز پژوهش گردد و زندگانی سلمان از لحاظ طول عمر او، از پرده ابهام خارج شود.

الف: تقریباً اکثر منابع درجه اول باور دارند که سلمان در دوران خلافت عثمان در مدائن درگذشته، با توجه به این که عثمان در ذی الحجه سال ۳۵ هجری قمری فوت کرده است. ۱۰ لزوماً درگذشت، سال پیش از این تاریخ بوده است، گرچه برخی مثل ابن قتیبه وفات سلمان را در اول یا اوایل خلافت عثمان و در اواخر دوران، درگذشته است، این است که به روایت ابن حجر عسقلانی و نیز المزی، هنگام فوت سلمان، عبدالله بن مسعود در کنار بستر سلمان حضور داشته است. از آنجا که عبدالله بن مسعود خود در سال ۳۴ ه. ق. درگذشته، بدیهی است که سال درگذشت سلمان نمی‌تواند پس از سال ۳۴ ه. باشد. ۱۲ در یک کلام سال درگذشت سلمان را می‌توان سال ۳۳ ه. دانست که مورد پذیرش اکثریت منابع معتبر است. ۱۳

ب: طول عمر سلمان است که اگر بتوانیم رقم قابل قبولی برای طول عمر سلمان جستجو کنیم، می‌توان سال ولادت او را به تقریب دریافت.

اکثر منابع تاریخی و رجالی، از طول عمر سلمان سخن گفته‌اند. ابن قتیبه در المعارف گرچه برای سلمان و طول عمر او عدد معین را ذکر نکرده است اما به صراحت می‌گوید که سلمان عمری طولانی داشته است. ۱۴ منابع دیگر معمولاً عدد ۲۵۰ تا ۳۵۰ سال را برای سلمان ذکر کرده‌اند.

به عنوان نمونه، خطیب بغدادی و ابن عساکر و ابن اثیر و المزی و کازرونی و حافظ ابی نعیم اصفهانی، همگی نوشته‌اند که عمر سلمان را ۳۵۰ سال گفته‌اند، لیکن رقمی که کسی در آن تردید نمی‌کند ۲۵۰ سال است. ۱۵ ابن اثیر نیز رقم ۲۵۰ را حد اقلی که گفته شده می‌داند. ۱۶ مقدسی در البداء و التاریخ می‌گوید: عده‌ای پنداشته‌اند که سلمان متجاوز از ۴۲۰۰ سال عمر

کرده است.^{۱۷} ذهبی نیز در کتاب: «کتاب دول الاسلام» همین رقم را پذیرفته است. می‌نویسد: گفته شده است که سلمان ۲۰۰ سال عمر کرده است. برخی نیز گفته‌اند ۲۳۰ سال و...^{۱۸}

ذهبی در الکاشف در مورد ارقام مطرح شده دربارهٔ سالهای زندگی سلمان تردید کرده است. می‌گوید: به نظر من سلمان در دههٔ هشتاد عمر خود درگذشته است و نهایتاً به صد سالگی نرسیده است.^{۱۹}

ابن حجر عسقلانی نیز این تردید و تأمل ذهبی را ذکر کرده و برای تردید دلالی نیز بیان کرده است. ذهبی می‌گوید: «اقوال مختلف دربارهٔ عمر سلمان را ملاحظه کردم، دیدم تمامی دلالت دارند بر این که عمر سلمان فراتر از ۲۵۰ سال است. اختلافی که وجود دارد در ارقامی است که عمر او را بیش از ۲۵۰ سال بیان کرده‌اند. اما به نظر می‌رسد که او در دههٔ هشتاد عمر خود، درگذشته است.»

ابن حجر می‌گوید: این که سلمان پس از پیامبر - ص - در جنگهای مسلمانان با ایرانیان شرکت داشت و این که با زنی از قبیله‌کنده ازدواج کرد، نشان می‌دهد که سلمان در آن سالها توان و نشاط جنگ و زناشویی را داشته است.^{۲۰}

نکته دیگری که به تردید و تأمل ابن حجر و ذهبی کمک می‌کند، نقش سلمان در جنگ خندق و شکستن حصار طائف است. مقریزی در امتاع الاسماع می‌نویسد: توانایی و مهارت سلمان در حفر خندق موجب شده بود که مسلمانان؛ هر دو گروه مهاجر و انصار، سلمان را منتسب به خود می‌دانستند.^{۲۱} در شکستن حصار طائف، سلمان به دست خود منجنیق تدارک و تعبیه می‌کند. مقریزی می‌نویسد: در جنگ خندق سلمان به قدر ده تن خندق را خفر می‌کرد. از این رو به او چشم زخم رسید. این موارد نشانه‌های خوبی هستند که سلمان نمی‌توانسته در جنگ خندق متجاوز از دویست یا سیصد و یا حتی صد سال داشته باشد، اما مطلبی که به عمر طولانی سلمان دامن زده است، این است که سلمان در دوران مهاجرت عظیم و شگفت خود، با برخی پیشوایان آیین مسیحیت روبرو می‌شود که بعضی آنان به عنوان وصی حضرت عیسی - ع - معرفی شده‌اند. چنانکه ابن جوزی در صفةالصفوه می‌گوید: سلمان از معمرین بود و وصی عیسی بن مریم - ع - را درک کرده بود.^{۲۲} شیخ صدوق در اکمال الدین می‌گوید: سلمان وصی وصی حضرت عیسی - ع - بود.^{۲۳} ایشان برای این قول



مشخص، هیچگونه سندی را ذکر نکرده‌اند. ابن اسحاق نیز در سیره‌النبی - ص - داستانی را از قول سلمان روایت کرده است که این داستان در منابع پس از ابن اسحاق نیز آمده و از آن داستان اینگونه تلقی شده است که گویی سلمان در زمان عیسی بن مریم زندگی می‌کرده و او را درک کرده است.

سلمانی می‌گوید: وقتی در عموریّه بود، راهنمای او در عموریّه می‌گوید: در سرزمین شام، از میان دو بیشه در هر سال مردی بیرون می‌آید که از بیشه‌ای به بیشه دیگر می‌رود. همه دردمندان و بیماران، خود را به او می‌رسانند. آن مرد برای آنان دعا می‌کند و آنان بهبود می‌یابند. راهنمای سلمان می‌گوید: برو از آن مرد درباره آیینی که جستجو می‌کنی پرسش کن. سلمان می‌گوید به همان نقطه رفتم و آن مرد را دیدم و شبی از او پرسیدم از حقیقت دین حنیف ابراهیم آگاهم ساز. گفت: از چیزی پرسش می‌کنی که معمولاً مردم در این باره نمی‌پرسند. روزگاری که پیامبری به آن دین مبعوث شود. پیامبری که از اهل مکه است فرا رسیده، به نزد او برو تو را راهنمایی می‌کند. پیامبر - ص - به سلمان می‌گوید: سلمان! اگر راست گفته باشی، عیسی بن مریم را ملاقات کرده‌ای.^{۲۴}

تردیدی نیست، این داستان تلقی صوری و سطحی و شتابزده‌اش این است که سلمان در زمان عیسی بن مریم زندگی می‌کرده و مثلاً عمری هفتصد ساله داشته‌است.^{۲۵} سه نکته مهم دیگر به ما کمک می‌کند تا سالهای زندگی سلمان را با روشنایی و دقت بیشتری بررسی کنیم: نخست این که سلمان می‌گوید: پدرش دهقان جی بوده است و دوم این که او در نوجوانی یا جوانی همراه گروهی راهب یا روحانی مسیحی، از خانه خود و از ایران می‌گریزد. این سه نکته یعنی: ۱- دهقان بودن پدر سلمان ۲- آشنایی با مسیحیان کوچنده ۳- گریز از خانه در نوجوانی، سه نکته مهمی هستند که در گام نخست شبیه یا توهم همزمان بودن سلمان و مسیح را برطرف می‌کند!

الف: دهقان جی

شناخت دهقانان و نقش آنان به عنوان یک طبقه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظامی در ایران دوره ساسانی بویژه در دوران انوشیروان به ما کمک می‌کند که دقیقاً بدانیم سلمان در کدام دوره و یا دهه‌ها زندگی می‌کرده است.

تمامی منابع درجه اول، وقتی داستان زندگی سلمان را از قول او نقل کرده‌اند، تقریباً بدون استثنا آورده‌اند که سلمان از یک خانواده دهقان بوده است.^{۲۶} ابن عبدالبر در استیعاب نوشته است که سلمان گفت: من فرزند «اساوره» فارس هستم.^{۲۷} علاءالدین هندی در کنزالعمال همین تعبیر را مطرح کرده است.^{۲۸} مرحوم میرزای نوری در نفس الرحمان بدون این که سندی در مورد تعبیر خود ارائه دهند، نوشته‌اند: از سرگذشت سلمان یا از اطلاعات موجود دریافت می‌شود که سلمان فرزند یکی از پادشاهان - ملوک - بوده است.^{۲۹} محتمل است مراد ایشان از ملوک، همان حکام محلی بوده است. مرحوم مجتبی مینوی در مقدمه‌ای که بر داستان رستم و سهراب نوشته‌اند. مقوله «دهقان» را بررسی کرده‌اند. البته برداشت و بررسی ایشان برغم این که نکات قابل توجه و مهمی دارد، خالی از اشتباه نیز نیست که بدان متذکر می‌شوم:

نوشته‌اند: «در جامعه ایرانی، دهقانان طبقه‌ای از مردم ایران بوده‌اند، صاحب مقام اجتماعی خاص. طبقه نجبازادگان درجه دوم که قوت و قدرت ایشان باربسته به این بوده است که اداره محل خویش را ارتقاء بعهدہ داشته باشند. از امور نظامی و لشکری دور بودند و تنها به دفاع از ولایتی که در آن سکنی داشتند، مکلف بودند. و بدین سمت در حکم حلقه‌های لاینفک زنجیره دولت بودند. اگرچه در حوادث عظیم تاریخی کمتر ظاهر می‌شدند از آنجا که مبنا و اساس اداره و ترکیب دولت بودند، به اندازه بزرگان که اعیان و اشراف درجه اول مملکت باشند قدر و اعتبار داشتند.»^{۳۰}

در کتاب مجمل التواریخ و القصص که در نیمه اول قرن ششم - یا در سال ۵۲۰ ه. - تألیف شده است. در ذکر طبقات اجتماعی و اقتصادی عصر ساسانی به دهقانان اشاره شده است:

«جماعتی که ملازم [آتش] خانه‌ها بوده‌اند و خواننده کتابها، ایشان را هیربد خواندندی اما جهان پهلوان بزرگتر مرتبتی بوده است از بعد شاه، و از فرود آن پهلوان و سپهبد، بر آن سان که اکنون امیر گویند و امیر سپاه سالار و مرزبان صاحب طرفان را خوانده‌اند و دهقان رئیسان و خداوند ضیاع و املاک را.»^{۳۱}

نکته قابل توجه دیگر در مجمل التواریخ، اشاره به تبار دهقانی است که قبایح دختر او را به زنی گرفت و آن دهقان، نژادش به آفریدون می‌رسید،^{۳۲} چنانکه اکثریت منابع



نیز نژاد سلمان را به منوچهر رسانده‌اند.

تعبیری که سمعانی در ذیل دهقان دارد، شبیه تعبیر مجمل التواریخ است. سمعانی نیز دهقان را به عنوان رئیس و بزرگ ده که صاحب ضیاع و عقار و باغ بوده است می‌داند.^{۳۳} ابن منظور دهقان را به مفهوم تاجر بکار برده است،^{۳۴} که نشانه دیگری است که دهقانان از لحاظ مالی گروه برخوردار و صاحب مکتبی بوده‌اند.

دهقانان تنها موقعیت مالی نداشتند. آنان در واقع نماینده اقتصادی دولت در منطقه خود بودند. به تعبیر کریستن سن: «دهقانان به منزلهٔ چرخهای ضروری دولت بوده‌اند... از جهت این که بنیان استوار کشور و تار و پود دولت محسوب می‌شده‌اند. آنان را باید دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای دانست.^{۳۵}

ابونواس در شعری به دهقان اشاره می‌کند. شعر نیز تلمیحی به موقعیت ممتاز

دهقانان دارد:

خطبنا من الدهقان بعض نباته فزوجنا منهن فی خدرء الکبری^{۳۶}

در شرح این بیت، شارح دهقان را تاجر شراب معنی کرده است! نکته قابل توجه دیگر این است که در گروهی از روایات، تدهقن در برابر تذلل و به مفهوم سرفرازی و یا بزرگ‌نمایی بکار رفته است.^{۳۷}

بعد دیگر شخصیت و منش دهقانان همان نمایندگی آنان از طرف حکومت و ریاست آنان بر منطقه خود بوده است؛ چنانکه در فتوح البلدان و اخبار الطوال و تاریخ طبری و تاریخ بخارا مکرر به نام دهقانانی برمی‌خوریم که ریاست منطقه خود را برعهده داشته‌اند و به لحاظ تسلط بر امور مالی و مالیاتی، مسلمانان فاتح، همواره الزام داشته‌اند از آنان استفاده کنند. البته این نکته بسیار مهم است که دهقانان در فتح ایران توسط مسلمانان نقش اساسی و مؤثری داشته‌اند. از متن طبری چنین استنباط می‌شود که دهقانان نواحی بزرگ و مهم توسط پادشاه انتخاب و منصوب می‌شده‌اند.

گویی در فتح مناطق مختلف ایران؛ بویژه مناطقی بدون جنگ، تسلیم مسلمانان می‌شد. طرف گفتگوی مسلمانان دهقانان بوده‌اند؛ به عنوان مثال در ذکر واقعه جلولاء، طبری نوشته است: قعقاع بن عمرو در رأس دوازده هزار نفر از مسلمانان وقتی به بابل مهرود^{۳۸} رسیدند، دهقان بابل با قعقاع بن عمرو مصالحه می‌کند که به قدر پوشش یک

جریب زمین درهم بدهد و او و سپاهش از کشتن و جنگ با مردم دست بردارند.^{۳۹} البته بلاذری نوشته است دهقان مهرود پیشنهاد کرد به ازای هر جریب زمین مقداری درهم بدهد.^{۴۰} بلاذری در ذیل نبرد جلواء از برخی دهقانان نام می‌برد که اسلام را پذیرفتند. مثل: جمیل بن بصبهری، دهقان فلاسیج و نهرین، بسطام بن نرسی دهقان بابل و خطرئیه و رفیل دهقان عال و فیروز دهقان نهرالملک و...^{۴۱}

نکته قابل ملاحظه واژه «مرزبان» است که به مفهوم دهقان در متون بکار برده شده است. این دو واژه ما را در شناخت واژه «اساوره» نیز که برخی از منابع سلمان را از اساوره فارس خوانده‌اند، یاری می‌کند. بلاذری، در مسافرت یا در واقع کوچ اجباری یزدگرد سوم به کرمان از مرزبان کرمان سخن می‌گوید که یزدگرد را از قلمرو خود اخراج می‌کند. همین مضمون را طبری به دهقان کرمان نسبت می‌دهد. پیداست مرزبان و دهقان مترادف بکار رفته‌اند.^{۴۲} چنانکه ماهویه هم دهقان مرو خوانده شده و هم مرزبان مرو، از واژه مرزبان درمی‌یابیم که دهقانان به گونه‌ای مسؤولیت نظامی نیز داشته‌اند و در واقع مسؤول تدارک و فرماندهی سواره نظام در منطقه خود بوده‌اند. بی‌دلیل نیست که سلمان هم در غزوه خندق و هم در شکست طائف به عنوان یک صاحب‌نظر و فرمانده نظامی هم طرح حفر خندق را می‌ریزد و اجرا می‌کند و هم در شکست محاصره طائف، به دست خود منجیق می‌سازد.

این نکته قابل توجه است که مارکوارت اساوره را همان واسپورگان، یا هفت خاندان معروف دوران ساسانی می‌داند و معتقد است اصفهان مقر اصلی اساوره بوده است. اما در ادامه بحث، اساوره موردنظر او با دهقانان دقیقاً مفهوم مشابهی پیدا می‌کند، ماسینیون گمان می‌کند اساوره با دهقانان متفاوت بوده‌اند، «یزدگرد ۳۰۰ نفر از اسپهان را که ۷۰ تن آنان از معروف‌ترین مردان بودند به اصطخر و شوش نزد ابوموسی فرستاد. تا قرارداد تسلیم را امضا کنند و اسلام پذیرفته شود. این اساوره از نجبای عادی نبوده‌اند بلکه جزء واسپورگان محسوب می‌شدند.^{۴۳}

تناسب مفهوم اساور، دهقانان و مرزبانان و شکل‌گیری این طبقه اجتماعی ممتاز، به نحو شاخص در دوران انوشیروان، این واقعیت را نشان می‌دهد یا حداقل نشانه خوبی است که تولد سلمان نمی‌تواند پیش از حکومت انوشیروان؛ یعنی قبل از سال ۵۳۱ م. باشد. از طرف دیگر چون پدر او به عنوان دهقان جی شناخته می‌شود و او نیز در نوجوانی یا



جوانی مهاجرت کرده است، ولادت او حتماً در دهه‌های بعدی حکومت انوشیروان اتفاق افتاده است.

ب: آشنایی با مسیحیت

در مورد آشنایی با سلمان دو نکته وجود دارد. هر دو نکته به ما کمک می‌کند زمان آشنایی با او را به تقریب دریابیم. بدیهی است که مقوله اصلی گرایش سلمان به مسیحیت و مهاجرت او را بعداً بررسی می‌نماییم. فعلاً نکته مورد نظر، شناسایی زمان ولادت سلمان است. مطابق روایت سیره ابن اسحاق، سلمان روزی برای سرکشی املاک پدر خود از خانه بیرون می‌رود، به عبادتگاه مسیحیان - کنیسه نصاری - نزدیک می‌شود. صدای آنان را می‌شنود که به نماز ایستاده بودند. شیفته نماز آنان می‌شود و می‌پندارد که نماز و دین آنان از دین او - آئین زردشت - بهتر است. وقتی این واقعه را برای پدرش می‌گوید، پدر سلمان او را در خانه زندانی می‌کند.^{۴۴}

وجود کنیسه یا صومعه؛ یعنی عبادتگاه مسیحیان در جی اصفهان، رفت و آمد آزادانه سلمان به کنیسه و حتی گفتگوی او به تعبیر کتاب: مجمع الزوائد و منبع الفوائد با اسقف کنیسه^{۴۵} و گرایش سلمان به مسیحیت و گفتگوی او در این مورد با پدرش نشان می‌دهد که:

۱ - شرایطی وجود داشته که مسیحیان در جی کنیسه داشته‌اند و می‌توانسته‌اند بر سلمان اثر بگذارند.

۲ - پدر سلمان به عنوان مجازات به زندانی کردن سلمان بسنده می‌کند. این دو ویژگی را می‌توان به احتمال زیاد مربوط به دوران انوشیروان دانست. گرچه اشاره هیشمی به اسقف کلیسای منطقه، گرچه او نیز سلمان را اهل جی اصفهان می‌داند، اما این نکته قابل تأمل است که موسی خورنی، رامهرمز را در حدود سالهای (۵۷۷ تا ۵۸۸ م.) اسقف‌نشین ذکر کرده است.^{۴۶}

نکته قابل توجه دیگر، تساهل نسبت به مسیحیت و مسیحیان است. نولوکه در حاشیه ترجمه طبری، به افسانه‌ای اشاره می‌کند که به موجب آن خسرو انوشیروان پیش از مرگ خود به مسیحیت گروید و غسل تعمید داد.^{۴۷}

چنانکه نولوکه می‌گوید پذیرش آیین مسیحیت توسط خسرو انوشیروان به

چند افسانه است اما در هر صورت می‌توان به عنوان نشانه‌ای از تساهل دینی در آن یافت. خوشبختانه متن نامہ تنسر اطلاعات دقیق و مختصری را به ما می‌دهد. تنسر ضمن برشمردن مجازات گناهان، از جمله ارتداد، در زمان خسرو انوشیروان اشاره می‌کند که:

«من ترا بیان کنم که قَلت قتل و عقوبت در آن زمان، و کثرت در این زمان، از خیل رعیت است، نه از پادشاه: بدانند که عقوبات بر سه گناه است، یکی میان بنده و خدای عزّ اسمہ، که از دین برگردد و بدعتی احداث کند در شریعت... در این هر سه شهنشاه سنتی پدید فرمود، به بسیار بهتر از آن پیشینگان، چه در روزگار پیشین هر که از دین برگشتی، حالاً و عاجلاً قتل و سیاست فرمودندی، شهنشاه فرمود که چنین کس را به حبس بازدارند، و علماً مدّت یک سال به هر وقت او را خوانند و نصیحت کنند و ادله برو عرض دارند و شبهه را زایل گردانند اگر به توبه و انابت و استغفار بازآید، خلاصی دهند، و اگر اصرار و استکبار او را بر استدبار دارد بعد از آن قتل فرمایند».^{۴۸}

کریستن سن می‌گوید: این قانون، دربارهٔ یهودیان و مسیحیان اجرا نمی‌شد. البته کلام او این ابهام را دارد که یعنی اگر مسیحی یا یهودی از آیین خود برمی‌گشت، درباره او اجرا نمی‌شد یا معنای دیگری مراد او بوده است.^{۴۹} اجمالاً پیداست که در عصر انوشیروان زمینه و شرایطی فراهم شد که مسیحیان به راحتی زندگی می‌کردند و آیین خویش را نگاه می‌داشتند و کنیسه‌های خود را داشتند و نوجوان یا جوانی مثل سلمان نیز نگران جدی جان خود در دست شستن از آیین زردتشت نبوده است.

ج: جوانی یا نوجوانی سلمان

نکته سوّمی که به ما کمک می‌کند تاریخ تولد سلمان را به تقریب دریابیم این مطلب است که او در جوانی از خانه می‌گریزد. او اشاره می‌کند که پدرش از شدت علاقه، او را در خانه محبوس کرده بود، یا این که اجازه نمی‌داد او به تنهایی از خانه خارج شود.^{۵۰} با توجه به این که سلمان در سال ۳۳ هـ. ق. (۶۵۳ م.) درگذشته است، می‌توان با توجه به نکات گفته شده، سال تولد سلمان را در دهه سوّم تا دهه هفتم قرن ششم تخمین بزنیم؛ یعنی سالهای مابین ۵۲۰ تا ۵۷۰ م. در این صورت حداکثر عمر سلمان ۱۳۳ سال می‌شود و حداقل حدود ۸۳ سال، توانایی و کارایی او در جنگ خندق و شکست حصار طائف و



توانایی او در سالهای حکومت که از دستاورد کار خود - زنبیل بافی - زندگی می‌کرد موجب می‌شود، احتمال حداقل را که مورد قبول ذهبی در الکاشف است را بپذیریم که او نیز سلمان را حداکثر صد ساله می‌داند. ابن حجر نیز چنانکه اشاره شد چنین تردیدی داشته است.

نام سلمان

نام سلمان در مراحل گونه‌گون زندگی او، تا پیش از پذیرش اسلام با ابهام روبروست. بسیاری از منابع مطلقاً اشاره‌ای به نام سابق او ندارند. چنانکه ابن اسحاق در سیره خود، و نیز ابن هشام پس از او هیچگونه اشاره‌ای به سابقه نام سلمان ندارند. علاوه بر آنان، در منابع الطبقات الکبیر و الطبقات الکبری، و طبقات خلیفه بن خیاط و در المعارف ابن قتیبه، در مروج الذهب مسعودی، در تاریخ بغداد خطیب بغدادی، در استیعاب، در البداء و التاریخ، در صفة الصفوة در السیره النبویه ابن کثیر اشاره به نام سابق سلمان نشده است.

در دائرةالمعارف شیعه، در مجموعه عظیم بحارالانوار، که بیش از هزار بار نام سلمان در روایات مختلف ذکر شده است، هیچگونه اشاره‌ای به نام سلمان نشده، تنها در جلد ۲۲ این روایت نقل شده است که: پیامبر - ص - سلمان را در آغوش گرفت و او را سلمان نامید.^{۵۱}

منابعی که در آنها نام نخست سلمان آمده است به قرار ذیل اند:

۱ - در تاریخ طبری، نام سلمان مابه بن بوذخشان بن ده دیده ذکر شده است،^{۵۲} این نکته قابل توجه است که در تاریخ بلعمی آمده است که: ونامش به عجم اندر فیروزان بود.^{۵۳} معلوم نیست چگونه در ترجمه نام، نام سلمان دگرگون شده است.

۲ - در اکمال الدین و اتمام النعمه، ابن بابویه از قول و مسؤولیت خود به عنوان نویسنده می‌گوید: «نام سلمان روزبه بن خشبوذان بوده است».^{۵۴}

۳ - حافظ ابونعیم اصفهانی، در کتاب ذکر اخبار اصبهان می‌گوید:

نام سلمان ماهویه یامابه بن بدخشان بن آذر جشنس از فرزندان منوچهر و یا بهبود بن رُخشان گفته شده است.^{۵۵} قابل توجه است که حافظ ابونعیم در سایر کتب خود مثل حلیة الاولیاء و دلائل النبوه اشاره‌ای به نام سلمان نمی‌کند.

۴ - مافروخی در کتاب محاسن اصفهان نام سلمان را روزبه بن و هامان نقل

کرده است.^{۵۶}

۵ - ابن اثیر، در اسدالغابه فی معرفة الصحابه، نام سلمان را در دوره قبل از اسلام: مابه بن بدوخشان بن مورسلان بن بهبودان بن فیروز بن مهرک از فرزندان آب پادشاه می‌داند.^{۵۷}

ابن اثیر در الکامل فی التاریخ اشاره‌ای به نام سلمان نکرده است.

۶ - ابن حجر عسقلانی در الاصابه فی تمییز الصحابه نام سلمان را: مابه بن بود یا بهبود نقل کرده است.^{۵۸}

۷ - حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده، نام سلمان را: مابه بن بودخشان بن ادريس بن هورسلان از نسب منوچهر ملک می‌داند.^{۵۹}

۸ - حاج میرزا حسین نوری طبرسی در نفس الرحمان فی فضائل سلمان، علاوه بر نقل قول ابن بابویه در مورد نام سلمان، از سعید بن مسعود کازرونی در المنتقی نقل می‌کند که او نیز نام سلمان را ماهویه و یا مابه نقل می‌کند.^{۶۰}

۹ - لوئی ماسینیون در رساله سلمان پاک نام قدیم سلمان را مابه بن بودخشان یا روزبه ابن مرزبان نقل می‌کند.^{۶۱}

۱۰ - در دائرةالمعارف اسلامی چاپ لیدن نیز نام سلمان ماهبه یا مایه یا روزبه آمده است.^{۶۲}

نکته قابل توجه تناسب دو نام ماهبه یا ماهویه با روزبه است. به تعبیر ماسینیون این نام به مفهوم، صبح یا روز بخیر یا ماه خوش! می‌باشد.



پی نوشتها:

- ۱- ابن اسحاق، سیره النبی- ص- به تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید (قاهره، مکتبه محمد علی صبیح، بی تا)، ج ۱، ص ۱۳۹
- ۲- ابن هشام، السیره، ج ۱، ص ۲۲۸؛ مافروخی، محاسن اصفهان، ص ۲۳؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۷، ص ۳۱۸؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۵۳؛ المقدسی، البداء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۱۰؛ یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۷۰
 یاقوت از هبة الله بن عبدالوارث شیرازی نقل می کند: هنگامی که اصفهان توسط مسلمانان فتح شده بود، سلمان به اصفهان می رود و در آنجا مسجدی می سازد. مسجد سلمان در جی تا روزگار یاقوت معروف بوده است.
 ابن کثیر، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۹۶ و ۲۹۷؛ ابی نعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۹۰؛ ابی نعیم اصفهانی، دلائل النبوه، ج ۱، ص ۲۵۸؛ النووی، تهذیب الاسماء و اللغات، ج ۱، ص ۲۲۶؛ کازرونی، نهاية المسؤل فی روایة الرسول، ج ۱، ص ۳۶۴؛ ابی الشیخ الانصاری، طبقات المحدثین باصفهان، ج ۱، ص ۲۰۹؛ البستی، مشاهیر علماء الامصار، ص ۴۴ و کتاب الثقات (همو) ج ۱، ص ۲۴۹
- ۳- احمد بن عبدالله ابونعیم اصفهانی، ذکر اخبار اصفهان، (لیدن، بریل، ۱۹۳۱م.) ج ۱، ص ۱۱۶ و ۱۱۷ و معجم البلدان ج ۲، ص ۲۰۷
- ۴- خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱
 ابن قتیبه، المعارف، ص ۲۷۰
 ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمیز الصحابه، ج ۲، ص ۱۱۳
 ابن حجر رامهرمز را بر اصفهان ترجیح می دهد، نوشته است: اصله من رام هرمز و قیل من اصفهان
 ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۷، ص ۲۲۲
 ابی عمرو خلیفه بن خیاط. الطبقات، ج ۱، ص ۱۶
 ابن منجویه الاصبهانی، رجال صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۷۴
 البسری، کتاب المعرفة و التاریخ، ج ۲، ص ۵۵۲
 المزّی، تهذیب الكمال فی اسماء الرجال، ج ۱۱، ص ۲۴۵ تا ۲۴۸
 الذهبی، کتاب تاریخ الاسلام و طبقات المشاهیر و الاعلام، ج ۲، ص ۱۶۸
- ۵- الصفدی، الوافی بالوفیات، ج ۱۵، ص ۳۰۹
- ۶- تاریخ ابن عساکر، تهذیب ابن بوران، ج ۶، ص ۱۹۱
 تاریخنامه طبری، (گردانیده منسوب به بلعمی) به تصحیح محمد روشن، (تهران، نشر نو، ۱۳۶۸ش) ج ۱، ص ۳۱۳
- ۷- الطبری، التاریخ، ج ۳، ص ۱۷۱.
 تاریخنامه طبری، (گردانیده منسوب به بلعمی) به تصحیح محمد روشن، (تهران، نشر نو، ۱۳۶۸ خورشیدی) ج ۱، ص ۳۱۳
- ۸- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۵۵
 شیخ صدوق، اکمال الدین و اتمام النعمه، ص ۱۶۲

- ۱۰- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۱
- ۱۱- ابن قتیبه، المعارف، ص ۲۷۱
- ۱۲- ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمييز الصحابه، ج ۲، ص ۱۱۳ و ۱۱۴؛ المزی، تهذیب الكمال فی اسماء الرجال، ص ۲۵۵ و ۲۵۶؛ المزی نیز سال ۳۳ هـ را ترجیح می دهد
- ۱۳- ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۵۶؛ ابن جوزی، صفة الصفوة، ج ۱، ص ۵۵۵؛ ابی الشیخ الانصاری، طبقات المحذین باصبهان، ج ۱، ص ۲۳۰؛ ابن سعد، الطبقات الكبير، ج ۴، ص ۲۷؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۱۶ و ۱۷
- ۱۴- ابن قتیبه، المعارف، ص ۲۷۱
- ۱۵- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۴ و تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۵۶؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۳۳۲ و تهذیب الكمال فی اسماء الرجال، ص ۲۵۴، ۲۵۵؛ نهایة المسؤل فی روایة الرسول، ج ۱، ص ۳۷۲ و ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۴۸
- ۱۶- الڪامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۲۸۷
- ۱۷- البداء و التاريخ، ج ۵، ص ۱۱۳
- ۱۸- الذهبی، كتاب دول اسلام، ج ۱، ص ۳۶
- ۱۹- الذهبی، الكاشف، ص ۳۸۳
- ۲۰- الاصابه فی تمييز الصحابه، ج ۲، ص ۱۱۳ و ۱۱۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۳۹
- ۲۱- امتاع الاسماع، ص ۲۲۱ و ۴۱۷
- ۲۲- صفة الصفوة، ج ۱، ص ۵۵۵
- ۲۳- اكامل الدين و اتمام النعمة، ص ۱۶۴
- ۲۴- سيرة النبي، ج ۱، ص ۱۴۵ و ۱۴۶؛ السيرة النبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۳۶؛ شهاب الدین احمد نویری، نهایة الارب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴) ج ۱، ص ۱۳۹ و ۱۴۰
- ۲۵- آقای احمد شاملو در کتاب کوچه، دچار چنین شتابزدگی شده اند. ایشان ضمن داوری نادرست درباره مهاجرت سلمان درباره طول عمر او نوشته اند: زندگی او را (شاید عمداً) به افسانه های بی سر و ته آمیخته اند و از آن جمله در باب طول عمر وی نوشته اند که روزگاری عیسی بن مریم را دریافته بود.
- نگاه کنید به: احمد شاملو، کتاب کوچه (تهران: مازیار، ۱۳۷۲) ج ۷، ص ۱۱۴۶- ۱۱۴۵
- ۲۶- دلائل النبوه، ج ۱، ص ۲۵۸
- البستی، کتاب الثقات، ج ۱، ص ۲۴۹
- ابن کثیر، السيرة النبویه، ج ۱، ص ۲۹۶ و ۲۹۷
- المقدسی، البداء و التاريخ، ج ۵، ص ۱۱۰
- ابن سعد، الطبقات الكبير، ج ۴، ص ۵۳؛ الطبقات الكبرى، ج ۷، ص ۳۱۸
- ابن هشام، سيرة النبي، ج ۱، ص ۲۲۸
- ابن جوزی، صفة الصفوة، ج ۱، ص ۵۲۳
- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۵۵
- ذهبی، تاریخ الاسلام و طبقات المشاهیر و الاعلام، ج ۲، ص ۱۵۸

- شیخ صدوق، اکمال الدین و اتمام النعمة، ص ۱۶۲
- ۲۷ - استیعاب، ج ۲، ص ۶۳۴
- ۲۸ - کنز العمال، ج ۱۳، ص ۴۲۲
- ۲۹ - نفس الرحمان، ص ۲۸
- ۳۰ - داستان رستم و سهراب، به تصحیح و توضیح، مجتبی مینوی. (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹) ص ۵- و
- ۳۱ - مجمل التواریخ و القصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار، (تهران، کلاله خاور، بی تا) ص ۴۲۰.
- ۳۲ - همان، ص ۱۹۱.
- ۳۳ - الانساب، ج ۲، ص ۵۱۶
- ۳۴ - لسان العرب، ج ۴، ص ۴۲۸
- ۳۵ - آرتور، کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۰) ص ۱۶۹
- ۳۶ - دیوان ابی نواس، به تحقیق الاستاذ علی فاعور، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۷ م.) ص ۲۹
- ۳۷ - بخاراالنوار، ج ۲، ص ۱۰۸ و ج ۷۲، ص ۱۹۰ و ج ۷۳، ص ۲۳۳ و ۲۵۲ و ۲۸۹ و ج ۷۵، ص ۷۵
- ۳۸ - یاقوت حموی، مهر و ذرا در قلمرو بغداد در جهت شرق استان شادقباد می داند. نگاه کنید به: معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۳۳ و ۲۳۴
- ۳۹ - تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۳۴ (در ذیل سال ۱۶ ه. ق.)، یاقوت فرمانده مسلمانان را هاشم بن عتبة بن ابی وقاص ذکر کرده است. نگاه کنید به معجم البلدان ج ۵، ص ۲۳۳ و ۲۳۴
- ۴۰ - بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه دکتر محمد توکل (تهران، نشر نقره، ۱۳۶۷)، ص ۳۷۸
- ۴۱ - همان، ص ۳۷۹
- ۴۲ - همان، ص ۴۴۳ و داستان رستم و سهراب، مقدمه مینوی، ص ز
- ۴۳ - یوزف مارکوارت، ایران شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمه دکتر مریم میر احمدی، (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲) ص ۶۸
- ۴۴ - ابن اسحاق، سیره النبی، ج ۱، ص ۱۳۹ و ۱۴۰ و ابن هشام، ج ۱، ص ۲۲۹ و الطبقات الکبیر، ج ۴، ص ۵۳ و کتاب الثقات، ج ۱، ص ۲۴۹ و ۲۵۰ و طبقات المحدثین باصبهان، ج ۱، ص ۲۱۰ تا ۲۱۲ و اکمال الدین و اتمام النعمة، ص ۱۶۰ این نکته قابل توجه است که اکمال الدین نوعی مکاشفه را در صومعه مسیحیان به سلمان نسبت می دهد. که سلمان در صومعه آوازی شنید که بر وحدانیت خداوند و پیامبری عیسی، و محمد - ص - گواهی می داد. این نکته نیز قابل توجه است که در اکمال الدین برخلاف تمامی منابع پیشین از لفظ صومعه استفاده شده است و نه کنیسه.
- کنیسه به تعبیر قاموس به عنوان هم عبادتگاه یهود بکار می رفته و هم مسیحیان و هم کفار. در واقع اسم عامی برای عبادتگاه غیر مسلمانان بوده است. نگاه کنید به قاموس المحيط، ج ۲، ص ۳۶۰، ابن منظور کنیسه را تعرب کُنِیْث به معنای عبادتگاه یهودیان می داند که عبادتگاه مسیحیان نیز کنیسه خوانده می شده است. نگاه کنید به: لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۶۷؛ دلائل النبوه، ج ۱، ص ۲۵۸ و ۲۵۹ (حافظ ابی نعیم اصفهانی)؛ البداء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۱۰؛ صفة الصفوه، ج ۱، ص ۵۲۴ و ۵۲۵؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۲۸ و ۳۲۹؛ ابن کثیر، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۹۷ و ۲۹۸؛ غایة المستوول فی روایة الرسول، ج ۱، ص ۳۶۵.

- نکته قابل توجه در این کتاب این است که از واژه کلیسا استفاده شده است: «سلمان گوید من به توجّه ملک پدر آدمم، به کلیسایی برگزیده ام از نصاری شنیدم در آدمم تا چه می‌کنند؟»
- واژه کلیسا از واژه یونانی *ekklesia* که در پهلوی *killsylak* آمده است. (نگاه کنید به حاشیه برهان قاطع، ج ۳ ص ۱۶۸۸)
- ۴۵- الهیسمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۳۳۳
- ۴۶- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۶۵
- ۴۷- تودور نولوکه، تاریخ ایرانیان و عربها، ترجمه عباس زریاب، (تهران: انجمن آثار ملی، ص ۳۱۲)
- ۴۸- نامه تنسر به کنسب. به تصحیح مجتبی مینوی (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۴) ص ۶۲
- ۴۹- ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۰
- ۵۰- نگاه کنید به منابع یادداشت (۴۳)
- ۵۱- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۵۹
- برای بررسی مجموعه روایاتی که نام سلمان در آنها آمده است نگاه کنید به: المعجم المفهرس لالفاظ احادیث بحار الانوار، زیر نظر علی رضا برازش، (تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳) ج ۱۴، ص ۱۰۲۸۸ تا ۱۰۲۹۵
- ۵۲- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۷۱
- ۵۳- تاریخنامه طبری و بلعمی، ج ۱، ص ۳۱۳
- ۵۴- اکمال الدین و اتمام النعمه، ج ۱، ص ۱۶۵
- ۵۵- ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۴۸
- ۵۶- مافروخی، کتاب محاسن اصفهان، ص ۲۳
- ۵۷- ابن اثیر، اسدالغابه فی معرفة الصحابه، ج ۲، ص ۳۲۸
- ۵۸- ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۱۱۳
- ۵۹- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲) ص ۲۲۸ و ۲۲۹
- ۶۰- حاج میرزا حسین نوری طبرسی، نفس الرحمان فی فضائل سلمان، ص ۲۷
- 61 - Louis massgnon, Salman pak, p.13
- شخصیات قلعه فی الاسلام، ص ۱۳
- 62 - Encyclopaedia of Islam, Leiden, 1987, vol: 7. p:116